

نگاهی جامعه‌شناختی و انتقادی به ورزش فوتبال به بهانه جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی:

فوتبال، ابتدال یا سرگرمی



◀ دکتر ایمان هنرپور

تیم قهرمان امسال اروپا هیچ بازیکن میلانی یا حتی ایتالیایی را با خود نداشت و مورد تشویق قرار می‌گرفت. حتی مربی آن هم ایتالیایی نبود. در حالی که می‌دانیم که اکثر تیم‌ها حتی در تیم ملی خودمان چه جنجال‌هایی بر سر مربی وطنی به راه می‌اندازند.

بسیاری از هویت‌ها و قومیت‌ها مجال تاریخی برای خودنمایی را عرصه مسابقات جام جهانی می‌دانند. مثلا در جزیره بریتانیا از کشورهای اسکاتلند یا ولز، تنها دو تیم صاحب سبک در فوتبال را می‌شناسیم و گرنه از حضور سیاسی و فرهنگی آنها خبری نیست. آیا این موضوع امر مثبتی تلقی می‌شود؟ یعنی هویت‌یابی از طریق چنین بازی‌هایی امری کنشی و حاصل کوشش اصیل انسانی برای احراز آن است. شاید در پاسخ باید اندکی تردید به خود راه بدهیم. همه می‌دانیم که پیروزی آرژانتین بر انگلستان با گل معروف مارادونا مرهمی بر زخم‌های کهنه جنگ میان این دو کشور بود. ولی آیا واقعا هویت اصیل آرژانتینی با این دو گل توانست ضربه‌های واقعی ناشی از جنگ و از دست دادن جزایرش را جبران کند؟ آیا اگر کشوری نتواند تیمی را به جام جهانی بفرستد هویت او دچار بحران خواهد شد؟ به هند بنگریم، هند دارای یک دموکراسی پایدار، توسعه‌ی بسیار سریع و تنوع قومی بسیار است. اما آیا چیزی از فوتبال این کشور شنیده‌ایم؟ آیا هندی‌ها نیازی به تیم ملی و هزینه‌های سنگین آن برای کسب هویت ملی دارند؟ آیا از فوتبالیست‌های هندی چونان اسطوره‌ها و با القابی چون ژنرال، سلطان یا غیره نام برده می‌شود؟ قهرمان‌های هند گاندی، نهرو، رادا کریشنان، تاگور و ... هستند و ملت هند نیاز به قهرمانانی

گاهی اوقات یک پدیده اجتماعی به گونه‌ای رواج می‌یابد که نقد کردن آن به امری محال بدل می‌شود. شاید بهترین نمونه آن پدیده فوتبال باشد که طرفداران زیادی دارد و نقد کردن آن بسیار مشکل می‌نماید اما باید گفت که این پدیده‌ی به ظاهر شفاف که نمونه‌ی بارزی از صنعت تفریح (Entertainment) است جنبه‌های ورزشی خود را از دست داده است. یکی از ویژگی‌های برجسته فوتبال بحث هویت‌بخشی آن می‌باشد. هویت جمعی یکی از مهم‌ترین جنبه‌های رشد اجتماعی انسان است که باعث می‌شود که گروهی خودی در برابر یک گروه غیرخودی قرار گیرد. گروه خودی که عقاید یکسان، هویت و هدفی واحد دارند با طرد و نفی گروه غیرخودی این هویت را کسب می‌کنند. از نظر بسیاری از جامعه‌شناسان و فلاسفه کسب مفهوم خود همیشه با یک طرد، حذف و نفی همراه است.

این تئوری می‌تواند از دریچه فوتبال مخصوصا فوتبال ملی نگریسته شود. بسیاری از افراد جام جهانی را نماد دوستی بین ملتها می‌دانند در حالی که اگر ژرف‌تر به موضوع نگاه کنیم متوجه می‌شویم که نه تنها دوستی در کار نیست بلکه در پس این همه هیاهو جرقه‌هایی از قوم‌گرایی و ملیت‌پرستی کور وجود دارد. در مسابقاتی مانند جام جهانی فوتبال کشورهای مختلف فقط تیم خود را تشویق نمی‌کنند بلکه در جستجوی هویتی هستند که با نفی و طرد تیم‌های دیگر به دست می‌آید. برای مثال می‌توان دید که اگر یک تیم عربی در برابر تیم دیگری قرار گیرد کل اعراب با آن تیم احساس هم‌هویتی می‌کنند. جام جهانی به نوعی ترمیم ذهنیت قوم‌پرستی و ناسیونالیسم کور در میدان عمل و هیجان جمعی است. در مقابل آن فوتبال باشگاهی اروپا قرار دارد که به سوی نوعی تفکر جهان وطنی حرکت می‌کند.

رتال جامع علوم انسانی



ندارد که در یک بازی - تجارت پرهیاهو خود و هویت خود را اثبات کنند. آنچه در فوتبال بازتولید می‌شود ارزش اضافی ناشی از تولید و تجارت هنگفتی است که در جهان سرمایه‌داری ایجاد می‌شود و این برای کشورهای که فاقد این سرمایه هستند چیزی جز هزینه‌های گزاف نیست.

در این راستا می‌توان به مقایسه هزینه‌های یک ارکستر ملی و یک تیم ملی نگاه کرد که شاید به هیچ عنوان قابل مقایسه نباشد. اما شاید به نظر برخی از ما داشتن یک ارکستر ملی بسیار مهم‌تر از داشتن تیمی است که قهرمان جهان باشد. اگر کشوری در صدد احراز هویت ملی خود است چگونه می‌تواند به سبک پوپولیستی، تنها آن را با حذف رقیب در زمین بازی پیدا کند و در نهایت کالای همان کشور رقیب را با ارزش اضافی کلانی خریداری کند؟ شاید در پاسخ گفته شود اما مردم باید سرگرم شوند؟ بله مردم باید سرگرم شوند؛ دقیقاً پاسخ همین است. در کشور برزیل که زاغه‌های ریبودوژائیروی آن در دنیا زبانزد است و حتی کودکان خردسال با خود اسلحه حمل می‌کنند نیاز به این «سرگرمی» امری ضروری به نظر می‌رسد تا همان کودکان تنها با رویای رونالدو یا کاکا شدن بخوابند و تغییری در وضع اجتماعی خود ایجاد نکنند. جام‌جهانی امسال در آفریقای جنوبی برگزار می‌شود تا نمادی باشد بر از بین رفتن آپارتاید در صحنه گیتی. اما آیا آپارتاید کاملاً از بین رفته است تا برای آن جشن بر پا کنیم؟ درصد زیادی از مردم این کشور درگیر بیماری ایدز هستند، فاصله طبقاتی روز به روز بیشتر می‌شود و پس از، از بین رفتن آپارتاید برای آن فرد سیاه‌پوستی که در زاغه‌های ژوهانسبورگ زندگی می‌کند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ جام‌جهانی توانایی‌های بالقوه زیادی دارد که سیاستمداران به آن دلبستگی زیادی دارند. حضور اکثر رهبران در این آوردگاه حاکی از نفوذ و سیطره آن در افکار عمومی است. گاهی حتی در داخل یک تیم ملی اختلافات نژادی یا قومی منجر به مصائب زیادی برای یک ملت می‌شود. نمونه‌ی آن درگیری هلندی‌های آفریقایی تبار و اروپایی تبارها در تیم ملی هلند بود که هنوز داغ ننگ آن پاک نشده است.

تفکر فوتبال ملی و برگزاری جام‌جهانی به شروع قرن قبلی باز می‌گردد یعنی دوره‌ای که ملت‌گرایی در اوج شکوفایی خود بود. بسیاری از مرزهای امروزی که با سیم خاردار از هم جدا شده‌اند در قبل از جنگ جهانی اول اصلاً وجود نداشتند؟ چه اتفاقی در این قرن افتاده که نیاز به این گونه تقابل‌های ملی و قومی هنوز هم وجود دارد؟ آیا تجربه جنگ‌های جهانی و جنگ‌های قومی مثل بوسنی برای طرد این پدیده کفایت نمی‌کند؟ با شکوفایی عصر اطلاعات و ارتباطات و محو شدن مرزهای میان افراد در جایی که می‌توان با یک کلیک در درس‌گفتار یک استاد

در کشور دیگری شرکت جست و از آن استفاده کرد یا یک کشف علمی در آن سوی کره‌ی خاکی می‌تواند مستقیماً بر روی زندگی ما تاثیر بگذارد چه نیازی به چنین آوردگاه‌هست؟ هویتی که از این طریق کسب می‌شود آیا چیزی جز یک خودفریبی است؟ هزینه‌های واقعی جام‌جهانی را مردمی می‌پردازند که وقت خود را در پای این سرگرمی می‌گذرانند و سود آن را شرکت‌های چند ملیتی به دست می‌آورند و توجه عمده مردم به جای مسائل مهم به این رویداد و رویدادهای شبیه آن است. بزرگی و عزت یک قوم یا یک ملت نه در زمین فوتبال بلکه در آوردگاه تولید فکر و رشد اجتماعی و اقتصادی است که رخ می‌نماید. شاید در دوره‌ای از تاریخ، ناسیونالیسم یکی از ارکان توسعه شمرده می‌شد اما در جهان امروز دیگر صرفاً افکار ناسیونالیستی راهی به سوی پیشرفت ندارند و چه بسا موجب خسران نیز بشود. نگاهی به ترکیه این موضوع را روشن می‌کند که این کشور برای تجارت خارجی بهتر حتی با کشور ارمنستان به پای میز مذاکره می‌رود و به آذربایجان پشت می‌کند. در چنین فضایی از ناسیونالیسم چه کاری بر می‌آید؟ این هویت‌یابی فوتبالی تازه دربارهی کشورهای صادق است که می‌توانند وارد آن معرکه شوند و وضع آن جوامعی که با هزینه‌های میلیاردی نمی‌توانند به این جایگاه برسند بسیار وخیم‌تر است. باید پرسید چه کسی هزینه سرخوردگی جوانان مان را می‌دهد که با تبلیغات وسیع رسانه‌ها هویت خود را در تیمی دیده‌اند که قهرمان‌های ملی، سلطان‌ها، امپراطورها و ژنرال‌ها قول ساختن آن را با مصرف هزینه‌های عمومی داده بودند ولی بعد از شکست می‌توان ناامیدی و لگدمال شدن هویت ملی را در چهره‌های آنها دید و موفقیت‌های علمی در همین اوان توجهی را جلب نمی‌کند چرا که آنچه اهمیت دارد فوتبال است. آیا این همه هزینه اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی برای رسیدن به این باور که فوتبال هویتی دروغین می‌دهد کافی نیست؟ در مصاحبه‌ای، یکی از مدیران فوتبالی، از ناکافی بودن هزینه‌ها برای برگزاری اردوهای خارجی شکوه می‌کرد؛ ای کاش می‌شد مراکز علمی و فرهنگی، گروه‌های تئاتر عروسکی، موسیقی، مجلات فرهنگی هم چنین امکاناتی را در اختیار داشتند، اما آنها ندارند و کمتر هم شکوه می‌کنند. بردیو اعتقاد دارد هر چه اتفاق همگانی بر موضوعی بیشتر باشد میزان ابتذال آن بیشتر خواهد بود. فقط توجه به تعداد SMS هایی که به برنامه‌های ورزشی برای انتخاب دلایل شکست یا پیروزی فلان تیم فرستاده می‌شود، می‌تواند دلیل مناسبی بر اثبات همین قضیه باشد. این نوشتار شاید تنها یک اعلام خطر است بر گونه‌های پوپولیسم که در عرصه ورزشی برای ملتی هویت‌ساز می‌شود و آن هویت در عرصه‌ای مانند جام‌جهانی به اثبات می‌رسد و بعد از آن باز هم ما می‌مانیم و مقایسه رفاه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی میان ملت‌ها که استحکام هویتی آنها را به رخ ما می‌کشد.

